

www.sayeha.org

باروت بیاویم خانه را روشن کنیم

مصطفی توفیقی

انتشارات: سایه‌ها

نوبت و سال انتشار: پنجم - ۱۳۸۰

طراح جلد: اسما حسینی یزدی

گرافیک داخلی: رژان آغلسیان

[Instagram/mostafatowfighi](https://www.instagram.com/mostafatowfighi)
[Telegram/mostafatowfighi](https://www.telegram.com/mostafatowfighi)
www.AvalinSere.blogfa.com

به فاطمه‌ام

به خاطر عشق ازلی و ابدیش

- ۱ -

به سمت تومی آیم
چون سربازی زخمی
با دروغ‌هایی کوچک
چون لگه‌های خون
در برف

- ۲ -

نگرانم

مثل مردی که همسرش را به اسارت گرفته‌اند

نگرانم

- ۳ -

حق دوست داشتن و حق جنگیدن
کاش می شد تو را دید و دست به اسلحه نبرد

- ۴ -

دوست داشتن

حوض یخ بسته

مادرم برای شستن ظرف‌ها

دستان برهنه اش را تا آرنج در آن فرو می برد

پاهایش می لرزد

سینه اش تیر می کشد

و چشم‌هاش برق می زند

دوست داشتن

کت من

که پدر می پوشد

- ۵ -

در تو، خودم را جست و جو می کنم
چون جست و جوی مشوش درخت‌ها در آب
چون زن میان‌سالی
مقابل آینه

- ۶ -

دختری را که در ایستگاه اتوبوس نشسته و شال گردن می بافد، دوست دارم

اگرچه

آنچه می بافد برای دیگر است

-۷-

زیر درخت انار دراز کشیدم
شاخه‌هایش به زمین رسیده بود
چشمانم را بستم
دستانم را دراز کردم
و اناری را در دستانم فشردم

- ۸ -

تو عشق اوّل من بودی
و بعد تو
پایزهای زیادی بر من گذشت
هر بار
با عریانی تمام
به استقبال زمستان رفتم
اما
هر چقدر هم که تو را دوست داشته باشم
«عشق، تنها برای آخرین معشوق است»
باور نمی‌کنی؟
حق داری
دستم دارد می‌لرزد

- ۹ -

زن من، وطن من است

و من

سرباز گمنامی که تابوتم را شانه به شانه به تو سپرده‌اند

آیا تو می‌توانی این استخوان‌ها را زنده کنی؟

□

بردار

این تابوت را از زمین بردار

میخک‌های سفید را کنار بزن

گوشت چسبیده به استخوان را لمس کن

این خاک و این استخوان

وطنش را دوست دارد

- ۱۰ -

در تنهایی
با انگشتانم بازی می‌کنم

- ۱۱ -

قلبش را به سمت دشمن پرتاب کرد
سربازها تنهایی شان را رگ زدن

- ۱۲ -

فکر می کند از هیچ چیز نمی ترسد

اما

با هر بار به صدا در آمدن زنگ

از جا می پرد

عرق می کند

قلبش را در آستینش پنهان می کند

و سر آستینش را

با ناخون هایش می فشارد

- ۱۳ -

به تو فکر می کنم
مانند کودکی پابرهنه در برف
که به اجاق فکر می کند

- ۱۴ -

سنجا قکی سبز نشسته بر برگ نیلوفر

غم انگیز

چون خیانتی پنهان

-۱۵-

شاعر، صادقانه ترین دروغ جهان است

وقتی

از زیبایی می سراید

- ۱۶ -

در من شکنندگی کوچکی ست

لب پریدگی لیوان

گذر گسل از میدان اصلی شهر

فردا تهران تعطیل است

-۱۷-

چشم‌هایت دور می‌شدند
چون مورچه ای که دانه‌اش را به زمین انداخته باشد

- ۱۸ -

بی تو
گنجشک وحشی ام

دنیا، قسم

- ۱۹ -

تا زانو در کبوترها فرو می‌روم
خم می‌شوم کبوتری زخمی را در آغوش بگیرم
کبوترها پرواز می‌کنند

- ۲۰ -

نگاهم را بر سبزه‌ها می‌لغزانم
آهسته
علف‌ها برایم دست تکان می‌دهند
شقایق‌ها نفس نفس می‌زنند
حشره‌ای سبزرنگ از ساقه‌ی نازک قاصدکی بالا می‌رود
گل‌های ریز طلایی، گل‌های ریز قرمز
سنگ‌ها و خزه‌ها بر سنگ‌ها
سنگ‌ها
تو
با روسری باز
و دکمه‌های باز
خزه‌ها و سنگ‌ها
گل‌های ریز قرمز و طلایی
شقایق‌ها
علف‌ها
علف‌ها
علف‌ها

- ۲۱ -

تنهایی یعنی زندان

زندان یعنی تنهایی

در زندان و در تنهایی به تو فکر می‌کنم

- ۲۲ -

روبه روی هم زانو زدیم و

به هم خندیدیم

بی هیچ تفاوتی

- ۲۳ -

نیمه شب

برای دیدنت که بیایم کنار پنجره

گلدان شمعدانی پشت پنجره

بی اختیار به زمین می افتد و

زمین را قرمز می کند

- ۲۴ -

اصفهان را با سی و سه پل می شناسند
زن های خوش پوش را با عطر ادکلنشان

مرا با عشق تو

- ٢٥ -

عدد كاملى

- ۲۶ -

دست را گرفتم
باغ‌های معلق بابل را قدم زدیم
اگر همین پایین می‌دیدمت
می‌توانستم برگردم
خاطره‌هایم را زنده کنم

- ۲۷ -

در شیشه‌ی کوچک عطر
یاد تو را قایم کرده‌ام

لباس‌هایم را که تنم کنم
موها را که شانه بزنم
خودم را که در آینه برانداز کنم
آن وقت نوبت توست
که قبل از هر ملاقات یادآوریت می‌کنم

- ۲۸ -

مرا و آغوش تو را جدایی ممکن نیست

اندام تو کلمه‌ی آزادیست

- ۲۹ -

درهای پلکت را که ببندی
همه جا تاریک می شود
و من به بیدار شدن تو فکر می کنم

- ۳۰ -

تو
جهان من هستی
من
درد کوچکی زیر پوست تو

- ۳۱ -

حس‌هایی هست
که به‌ندرت ظهور می‌کنند
به سرعت رد می‌شوند
و بر نمی‌گردند

مثل ستاره‌های دنباله‌دار

- ۳۲ -

سنگی که از کوهی جدا می شود چه احساسی دارد؟
من از تو جدا نمی شوم

من کوچکم
و کوچک بودن دلیل خوبی برای دوست داشتن است

من را رها نکن عزیزم
سنگی که از کوهی جدا می شود
سرنوشت نگران کننده ای دارد

- ۳۳ -

مثل سنگ، رها شده از کوه

به سمت می آیم

مثل درخت، نیمی در خاک خشکیده و نیمی در هوا سوخته

به تو فکر می کنم

مثل نسیم، هوسبازانه پیچیده به شاخه ها و مغرور، به راه خود رفته

نگاهت می کنم و رد می شوم

- ۳۴ -

نیمی از دختران زیبا را به شکل تو می بینم
نیمی دیگر را نمی بینم

هر دستی که به شانهام می خورد
برای دیدنت سرم را بر می گردانم

ساعتم هم خراب است

- ۳۵ -

آستین هایش را مثل دستان تسلیم شدگان به بند رختی آویختم و برای نبودنم گریستم.

- ۳۶ -

قوطفی حلبی جمع می‌کنم
قوطفی‌های سوراخ سوراخ شده
با عشق

و روی آن‌ها نام تو را می‌نویسم
با درد

- ۳۷ -

خدایا

شُکر

به خاطر زخم های کوچک

و شُکر

به خاطر

زخم های بزرگ

- ۳۸ -

فواره‌ی یخ زده‌ی درخت
لگه‌های نفت را به صورت آسمان خواب‌آلود پاشید
لگه‌ها
آسمان متروک را محاصره کردند
سپس
به سمت هم جریان یافتند
چرخی زدند
و باز بر فواره‌ی یخ زده فرود آمدند
این چنین
روز امتداد یافت

- ۳۹ -

با محاسنی روشن چون برف
با پستی خمیده
با دستانی به غایت پینه بسته و فرتوت
با قلبی متلاشی از تجربه های مداوم و بی نهایت دردانگیز
همچنان نخ بادبادک هایمان را رها نکرده ایم
کفش هایمان را جابه جا می پوشیم
و گریه می کنیم

شاعریم

- ۴۰ -

لبهات

روبان قرمزست که بسته‌ی کوچکی را مراقبت می‌کند

- ۴۱ -

برهنه به آب می زند
دو پرندۀ روشن بر آب
دستانم را در چشمه فرو می برم
دو روباه که زبانشان را در آب فرو می برند و زیر چشمی نگاه می کنند
روباها و پرندۀها

برهنه به آب می زنم

- ۴۲ -

مثل مجسمه‌ی بودا

روی مبل راحتیش لم داده است و تلویزیون نگاه می‌کند

جاته کای مرد خسته که حوصله‌ی هیچ کس و هیچ چیز را ندارد

بوی قرمه‌سبزی همه‌ی اتاق را برداشته و

بودهی سته را چه به قرمه‌سبزی؟

بودهی سته را چه به عشق؟

- ۴۳ -

تحمّل من برای تو سخت است؟

تحمّل یک شیشه‌ی خالی مشروب برای اقیانوس آرام

تحمّل یک قلب تیرخورده و چند کلمه یادگاری برای یک درخت دوهزارساله

تحمّل یک پیکان مدل ۵۷ که از کنار تخت جمشید می‌گذرد و کلی هم گرد و خاک می‌کند

شاید

و شاید هم نه

- ۴۴ -

این روزها
دنیا برایم مزه‌ی گس سیگاری را دارد که به آخر رسیده و
هی سعی می‌کنم چوب پنبه‌اش را هم دود کنم
سیگار بعد خوردن یک غذای چرب
که خیلی می‌چسبد

- ۴۵ -

معشوق من بایست

معشوق من باید بایستد

معشوق من نمی تواند شکست بخورد

بایست

پرچم نیمه افراشته، سربازها را دلسرد می کند

عشق من!

تنها تو می توانی وطنم را حفظ کنی

- ۴۶ -

مخالف جریان زندگی
تورا دوست دارم
مثل قزل آلابی
که فلس هایش خونی شده

- ۴۷ -

شعرهایی می نویسم و به کسانی که دوستشان دارم هدیه می کنم

برای کسانی که دوستشان داشته‌ام و گذاشته‌اند و رفته‌اند
شعر می نویسم

برای تو
فقط سکوت می کنم

- ۴۸ -

ما هر چیزی جز دوست داشتن را دوست داشتیم

اما

دوست داشتن، چیزی از تنهایی ما کم نمی کرد

و فاصله

اگرچه به نازکی زیر پیراهنی هایمان

همچنان برجا بود

و قلب های ما

از زیر زیر پیراهنی هایمان پیدا

که جنگ

قلب ها را قرمزتر می کند

مانند پرتقالی خونی

که در انتظار فروافتادن است

- ۴۹ -

آسمان ادکلن خردل به پیراهنش زده بود

و تن ما

نقاشی شده با گل‌های میخک سفید

به تعداد انگشت‌های یک دست

تنها یک دست

در سربازخانه‌ای با هزار سرباز

و هزار اسلحه

تنها برای یک دست

- ۵۰ -

بایست
چشمانت را ببند
و خُنکای پاییز را در پیراهنت بریز

بایست
بادها را به اندامت کوچ بده
و آسیاهای بادی را از کار بینداز

- ۵۱ -

نقطه‌ها! نقطه‌ها! نقطه‌ها!

ما دو کلمه‌ی کامل هستیم

دو کلمه‌ی کامل

که دختر بیچّه‌ها برای عروسک‌هایشان تکرار می‌کنند و

ما برای هم

- ۵۲ -

آسمان به این سرخی

یا باران می بارد

یا

عذاب

-۵۳-

از کدام یک می ترسم؟

بدون تو ماندن

بدون تو مردن

-۵۴-

مسأله این نیست که من عاشقت شده‌ام.

- ۵۵ -

عشق چیزی است شبیه این که ندانی قزل آلا هستی یا رودخانه

- ۵۶ -

چه کسی باور می کند
دو پرنده که اکنون
چنین دور از هم لانه ساخته اند
روزگاری
از یک پیاله آب می خورده اند

-۵۷-

من بریتانیای تو هستم عزیزم و
قلب تو قطب کوچکیست
یخ‌هایت که آب بشود
جهان را غرق می‌کنی و
قبل از همه
بریتانیای غمگینت را

- ۵۸ -

آخرین باری که بر مزارش گل می گذاشتم
سنگی بر گورش نمانده بود
گل های وحشی
دستان خشن خود را
بر خاک قبر او گره کرده بودند

آخرین باری که بر مزارش گل می گذاشتم
از انگشتانم خون می چکید
و لودرها به قبرستان مجاور رسیده بودند

- ۵۹ -

هرکس در زندگی چیزهایی دارد

و چیزهایی هم نه

من

تو را دارم

و شعرهایم را

و این آیا برای زندگی کردن کافی نیست؟

- ۶۰ -

اگر زمین نبود و
اگر زمان نبود
بی درنگ تو را در آغوش می کشیدم و
مانند گلی وحشی
می بوییدمت
بی آن که تو را
از خاک
از هوا
جدا کنم

- ۶۱ -

هر لحظه
دوبار تو را آه می کشم
در هر نفس
مانند کنجکاوی کودکی
در روشن و خاموش ستاره‌ای دور

- ۶۲ -

انجیرهای درشت و آبدار درخت های تابستان دانشکده

سرک می کشند

از لابلای شاخه ها

که بروم طرفشان

دستم را دراز کنم و

انجیر بچینم و

به نبودنت لبخند بزنم

- ۶۳ -

همه تنهایم گذاشته‌اند
جز تنهایی و سردرد
و سردرد هم چیزی از تنهایم کم نمی‌کند

- ۶۴ -

این ها حرف های زنیست که شنیدن صدایش آرامم می کند

حرف های من دردی از تو دوا نمی کند

حرف های من دردیست

بر درد های گذشته

- ۶۵ -

پنج سالگی

بادکنک قرمزی که دور می شود
می شود یک نقطه‌ی دور

هشت سالگی

شروع به شعر نوشتن

چهارده سالگی

اولین عشق

بیست سالگی

شعر نوشتن و اولین عشقت که مثل بادکنک قرمزی دور می شود
می شود یک نقطه‌ی دور

بیست و یک سالگی

خیره ماندن به یک نقطه‌ی دور دور دور
هاج و واج

- ۶۶ -

عشق‌بازی
برای پر کردن تنهایی

تنهایی
برای حسرت خوردن به عشق‌بازی‌های گذشته

- ۶۷ -

ما پنج نفر بودیم
همه عاشق یک نفر
او عاشق دو تن از ما
یکی از ما
خود او بود
یکی از ما
خود، او بود

- ۶۸ -

من باید

من باید

اورهان ولی می شدم

درون تنگی از

می

- ۶۹ -

در کشور من
عشق باید نجیب و سر به زیر باشد
آهسته بیاید و آهسته برود
کار به کار کسی نداشته باشد

در کشور من
مجازات عشق بازی
مرگ است

-۷۰-

عشق ما ساده و خطرناک بود
مانند دعوای کارگران ساختمانی با هم
مثل گل سرخی که روی ساقه‌ی شکسته‌اش می‌چرخد
در باد
مثل گل قاصدک
که به بازدمی پراکنده می‌شود

-۷۱-

با دو چرخه از کنار کامیونی گذشت

قلبش

تند تند

زد

راننده‌ی کامیون

پشت رول جا به جا شد تا سیگاری آتش بزند

نارنگی‌های وسط جاده

قرمز شده بودند

هوا

ابری بود

-۷۲-

زن

زیباست

اگر آرام و ملایم بتابد

مانند خورشید در ابتدای روز

که از سرانگشت درختان

به زمین می افتد

-۷۳-

آن قدر دوستت دارم که
تنها به تو دروغ نمی گویم
تنها به تو دروغ می گویم

-۷۴-

چایِ داغِ صلواتی
در بعد از ظهرِ ملول و برفی
پس از بوسه گرفتن های مکرر
در پارک کوچک محلی
می چسبد

-۷۵-

سرت را که بر شانهام می گذاری
کبوتری بر تنهایم لانه می سازد
و سنگینی خوابی طولانی
سینه ام را فیلادلفیا می کند
که شاید
کسی جز تو سر از شانهام بردارد

-۷۶-

گاه آن قدر به هم نزدیکیم
که اسطکاک بدن هایمان
شهری را به آتش می کشد
و گاه آن قدر از هم دور
که در هوا گم می شویم

-۷۷-

مثل دو تا جو بار

که تیشان را به نرمی روی خاک می کشند و پیش می روند

سرمان که به سنگ بخورد

راهمان را کج می کنیم و یکی می شویم و برمی گردیم

-۷۸-

عزیزم

عزیزم

عزیزم

یاد بگیر بگویی «عزیزم»

-۷۹-

دوست داشتن
کرم شبتابی
که به آرامی
جنگلی را
به آتش می کشد

-۸۰-

باروت بیاوریم
خانه را روشن کنیم

* * *



مصطفی توفیقی، شاعر ایرانی متولد ۱۹۸۷ است.

کارشناس حقوق قضایی و کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه فردوسی مشهد و هم‌اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل است.

این نویسنده، همکاری با نهادهای بین‌المللی از جمله کار با سازمان ملل متحد و نمایندگی ایران در اجلاس جوانان سازمان کشورهای اسلامی را تجربه کرده‌است و پس از سال‌ها نوشتن در مطبوعات، هم‌اکنون ربیونویس ادبی مجلات تجربه و صدا است.

از وی کتاب‌های متعددی در کشورهای مختلف جهان منتشر شده و بیش از دویست جایزه‌ی ادبی ملی و بین‌المللی را در کارنامه دارد. علاوه بر شعر کلاسیک و نو، در زمینه‌های داستان، روزنامه‌نگاری، عکاسی، و هنرهای تجسّی فعالیت می‌کند.

جایزه‌ی شعر بنیاد ژاله اصفهانی(لندن)، جایزه ادبی انتشارات نوگام (لندن)، جایزه ادبی سیزیف، و جایزه ادبی نیاوران را برنده شده و در دو سال اخیر، کاندیدای نهایی جایزه شعر خبرنگاران بوده است. اشعار وی پیش از این در سال ۲۰۱۲ بر دیوار دانشگاه SOAS لندن و در سال ۲۰۱۶ بر دیوار مرکز اسلامی لندن به نمایش گذاشته شده و در سال ۲۰۱۳ در برنامه جایزه جهانی فدوی طوقان در عمان قرائت شده است. او علاوه بر بیش از یکصد و پنجاه تألیف مشترک با نویسندگان و شاعران ایران و جهان، آثار زیر را مستقل به چاپ و نشر رسانده است:

- | | |
|--|--|
| ۱۳۹۷ شعر مرثیه‌ای برای درخت‌ها | سنگ‌های بسته، سگ‌های باز شعر ۱۳۹۷ |
| ۱۳۹۷ شعر کافه‌های بی‌تو | چرا به وزنامه‌ها گفتم که دوستت دارم گردآوری ۱۳۹۱ |
| ۱۳۹۱ گردآوری صلح یعنی تو بر می‌گردد | حدائق الزیتون المعلقه شعر عربی ۱۳۹۱ |
| ۱۳۹۰ گردآوری کتاب هفته شاعران جوان مشهد ۱۲ جلد | کتاب سبز گردآوری ۱۳۸۹ |
| ۱۳۸۹ تدوین شاهد شوخ دلربا | شش مقاله ادبیات و فلسفه ۱۳۸۹ |
| ۱۳۸۹ سبک‌شناسی کاربردی، قافیه کاربردی ۲ جلد | وقتی زن به حالت مستیست... ترجمه ۱۳۸۸ |
| ۱۳۸۸ شعر باروت بیابوریم خانه را روشن کنیم | مرثیه‌ای برای گنجشک‌ها شعر ۱۳۸۷ |
| ۱۳۸۶ شعر عاشقانه‌ای برای زن زیبا | حلقه محاصره شعر ۱۳۸۴ |

